

بررسی انتقادی دیدگاه کامو درباره رابطه دین و معنای زندگی

* نرجس مظفری

** ارسطو میرانی

*** رضا اسدپور

DOI: 10.22096/rc.2025.2044003.1228

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵]

چکیده

در این مقاله کوشیده‌ایم تا به بررسی یکی از دغدغه‌های اصلی بشر امروز، یعنی پاسخ به این پرسش که «آیا زندگی معنادار است؟» پرداخته شود. هنگامی که در پی یافتن معنای زندگی هستیم، درواقع برآنیم تا زندگی را ارزش‌گذاری کنیم و جایگاه خود را در هستی بیابیم. مسئله معنای زندگی از دیرباز محل بحث و بررسی اندیشمندان بسیاری بوده است، اما در جهان معاصر با توجه به افزایش روزافزون اندیشه پوچ‌گرایی و تفکر نیهیلیستی، لزوم پرداختن به این بحث اهمیت بیشتری پیدا کرده است و در این خصوص دیدگاه آلبر کامو بررسی می‌شود. کامو بر این عقیده است که زندگی انسان فاقد هرگونه معنای محصل و دست‌یافتنی است و انسان برای معنادار شدن زندگی، چاره‌ای جز جعل معنا از درون خویش ندارد. آنچه در نهایت از این مباحث حاصل شده است، این است که دیدگاه کامو به نوعی مؤید پوچی زندگی انسان است و در عمل کمکی به رهایی انسان معاصر از منجلاب پوچی و بی‌معنایی نخواهد کرد.

واژگان کلیدی: دین؛ معنای زندگی؛ آلبر کامو؛ پوچی.

* دانشجوی دکتری، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: mozaafari.narjes@gmail.com

** استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.
Email: arastoomirani@gmail.com

*** استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.
Email: rezaasadpour@iau.ir



۱. مقدمه

معنای زندگی یکی از جنجال‌برانگیزترین مسائل انسان معاصر است. هنگامی که در پی یافتن معنای زندگی هستیم، در واقع برآنیم تا زندگی را ارزش‌گذاری کنیم و جایگاه خود را در هستی بیابیم. اینکه آیا زندگی معنایی را با خود به همراه دارد یا اینکه صرفاً پوچ و بی‌هویت است؟ و اگر معنادار است، چه مؤلفه یا مؤلفه‌هایی به آن معنا می‌دهد؟ آیا معنای زندگی را باید از نگاه دینی بررسی کرد، یا اینکه بدون توجه به دین نیز می‌توان زندگی را معنادار کرد؟ از جمله پرسش‌های مهمی هستند که باید در حیطه بحث معنای زندگی بدان‌ها پرداخته شود. یکی از متفکران قرن بیستم که به مسئله معنای زندگی به‌طور جدی پرداخت، آلبر کامو بود که در آثار پرشمارش به این مسئله بسیار اشاره می‌کند. پژوهش حاضر در صدد است تا مسئله معنای زندگی را در آثار آلبر کامو بررسی کند.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به پژوهش‌ها و تألیفات انجام‌شده، می‌توان گفت در هر یک از این کتب، مقالات و پژوهش‌ها کوشش شده است هر یک از منظری یا تقریری، بحث معنای زندگی برای هستی بشر تبیین شود. متفکران و اندیشمندان از دیدگاه‌های گوناگونی به ارائه راه‌حل این مسئله بشر پرداخته‌اند، اما همچنان شاهد آن هستیم که بحث معنای زندگی و رابطه آن با دین از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، تاکنون در هیچ پژوهشی به‌صورت مجزا و مستقل به بررسی انتقادی دیدگاه آلبر کامو درباره رابطه دین و معنای زندگی پرداخته نشده است، به همین منظور در این مقاله برآنیم که برای نخستین بار نگاه منتقدانه به این مقوله بسیار مهم داشته باشیم تا ببینیم آیا انسان معاصر می‌تواند با ساحت دینی در معناداری زندگی، هستی خود را در این دنیای پرآشوب حفظ کند یا خیر؟ با این حال، با عنایت به تجلی ویژه ساحت دینی در آثار آلبر کامو، چند پژوهشگر به این بعد از نوشته‌های او توجه کرده‌اند. آنچه سبب تمایز این مقاله با سایر پژوهش‌ها می‌شود رابطه دین و معنای زندگی در آثار آلبر کامو و ارائه راهکارهایی برای رهایی از ناامیدی و عدم معنا در زندگی است. اینک به آثار پژوهشی مرتبط با موضوع مقاله و مهم‌ترین دستاوردهای آن می‌پردازیم.

در خصوص پژوهش‌های انجام‌شده در باب معنای زندگی، می‌توان از مقاله مطالعه و تأملی بر رویکرد آلبر کامو به معنای زندگی تألیف قاسم رضایی و محمدجواد صادق‌یان نام برد. در این مقاله نگاه کامو به جهان به‌مثابه رویکردی فاقد جنبه‌های الوهی و متافیزیکی در عین

اینکه حاوی برخی نکات و بصیرت‌های ظریف و قابل تأملی است، معرفی شده که فاقد انسجام درونی بوده است. کامو می‌پذیرد که زندگی ارزش زیستن دارد، حتی زمانی که بدی‌های زندگی فراوان‌اند و خوبی‌های آن کمتر از آن است که بر بدی‌های آن فزونی یابد؛ اما آنچه میزان را به نفع خوبی زندگی سنگین می‌کند، نفس زندگی است و نه محتوای آن.

پژوهشی تحت عنوان «در جستجوی کدام معنا (نقد و بررسی دیدگاه کامو در باب معنای زندگی)» تألیف علی فتحی، انجام شده است؛ نتایج پژوهش نشان می‌دهد توجه به اصل حیات و زیستن در اکنون و نفی هر انگاره مابعدالطبیعی، راهی است برای معنا بخشیدن به زندگی، او می‌کوشد پوچی و تکرار ملال‌آور زندگی انسان مدرن را نشان دهد.^۱

پژوهشی تحت عنوان «معنای زندگی از دیدگاه آلبر کامو» تألیف منصور نصیری و محدثه شریفیان نشان می‌دهد کامو در آثار و اندیشه‌هایش تلاش می‌کند تا صورت واقعی زندگی انسان مدرن را نشان دهد. او معتقد است به علت اینکه انسان در پی هدف و خواسته‌هایی است که با واقعیت تناقض دارد به پوچی و سرگردانی گرفتار شده است. از این رو، کامو می‌کوشد تا با ارائه راه‌حل‌هایی، به زندگی انسان پوچ‌گرا معنا بخشد. می‌توان راه‌حل‌های او را در سه اصل آگاهی از شرایط، پذیرش واقعیت‌های موجود و ایجاد ارزش‌های نسبی و مادی برای بهبود زندگی خلاصه کرد.

پژوهشی تحت عنوان «بررسی دیدگاه آلبر کامو در معنای زندگی و نقد آن براساس آموزه‌های قرآن» تألیف علی عسگری یزدی و سهیلا پیروزوند انجام شده است؛ نتایج پژوهش نشان می‌دهد کامو پایین‌ترین سطح معنا را به انسان ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد انسان می‌تواند بدون اعتقاد به خدا و بعد غیر جسمانی، ارزشی را برای زندگی‌اش در نظر بگیرد؛ به گونه‌ای که آن ارزش‌ها سبب معناداری زندگی او شوند؛ همچنین به نظر می‌رسد انسان می‌تواند بدون اعتقاد به خدا و صرفاً به بعد غیر جسمانی خود، ارزش‌هایی را در نظر بگیرد و از این راه، زندگی خود را معنادار کند یا می‌تواند با اعتقاد به خدا و زندگی جاودانه ارزشی را ترسیم کند و زندگی خود را معنادار کند. در همه این موارد زندگی دارای معنا و ارزش است.

۳. معنای زندگی

معنای زندگی از مهم‌ترین مسائل و موضوعات و دغدغه‌های فلسفی، دینی و روان‌شناختی

۱. علی فتحی، «در جستجوی کدام معنا (نقد و بررسی دیدگاه کامو در باب معنای زندگی)»، فصلنامه اندیشه دینی، ۱۹، شماره ۱ (بهار ۱۳۹۸): ۸۵-۱۰۲.

انسان معاصر است که در حوزه‌هایی چون فلسفه دین، فلسفه اخلاق و روان‌شناسی مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرد. مهم‌ترین پرسش پیش روی معنای زندگی، تعیین منظور از آن و به‌طور کلی ماهیت آن است، پرسش‌هایی چون آیا زندگی انسان دارای هدف و غایت مشخص است؟ خداوند در معنادهی به زندگی انسان چه نقشی دارد؟ انسان در نظام جهانی چه جایگاه و منزلتی دارد؟ آیا در زندگی انسان باید ارزش‌های اخلاقی وجود داشته باشند و نقش آنها در معنادهی به زندگی چیست؟ آیا انسان خود باید به زندگی‌اش معنا دهد یا اینکه معنای زندگی از قبل وجود دارد و انسان باید آن را کشف کند نه اینکه جعل نماید؟ آیا همین دنیای مادی، غایت زندگی انسان و معنابخش آن است یا اینکه تنها اعتقاد به دنیایی دیگر است که به زندگی ما معنا می‌بخشد.^۲

دغدغه معنا و دستیابی به زندگی معنادار یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان است. انسان از آن جهت که موجودی متفکر و پرسشگر است، از چرایی هستی خود سؤال می‌کند، این سؤال شاید در ابتدا آسان به نظر برسد، اما به گفته بسیاری نقطه آغازین فلسفه وجودی و سخت‌ترین سؤال بشریت را رقم می‌زند. یکی از سؤالات اساسی که در این حوزه مطرح می‌شود، این است که آدمی در مسیر زندگی خویش از چه زمانی با پرسش بنیادی «معنای زندگی چیست» مواجه می‌شود؛ در پاسخ به این سؤال نظرات مختلفی ارائه شده است؛ گروهی بر این باورند که آدمی در مسیر زندگی خویش، در برهه‌های خاصی، بیشتر سنگینی این سؤال مهم را احساس می‌کند. در شرایطی که انسان با محرومیت‌ها و سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، با سختی‌ها و دردهای غیرقابل توجیه مواجه می‌شود، در چنین لحظاتی مسائل، مشکلات و اهداف روزمره زندگی ناگهان اهمیت خود را از دست می‌دهند و انسان با کلیت زندگی خود مواجه می‌شود و از ارزش، معنا و هدف آن سؤال می‌کند. درواقع، به نظر بسیاری از روان‌شناسان، انسانی که با درد و رنج اجتناب‌ناپذیر مواجه نمی‌شود، هرگز در مقام طرح این پرسش واقع نمی‌گردد. در مقابل گروهی دیگر از این نظریه دفاع می‌کنند که انسان هرگز از این پرسش اساسی غافل نمی‌شود و حتی مواجهه وی با پرسش معنای زندگی از زمان کودکی آغاز می‌شود. برای نمونه، از میان قائلان به این موضوع می‌توان به آدلر اشاره کرد که معتقد است: پیشینه جست‌وجوی انسان درباره معنا و مفهوم زندگی را به ازای وجود انسان در دنیا می‌داند.^۳ «از کودکی در تاریکی و ابهام کودکانه در جست‌وجوی معنای زندگی

۲. محمدرضا بیات و طاهره اشراقی، «ارزیابی نظریه تدنوس متز درباره معنای زندگی»، پژوهش‌های فلسفی ۱۴ (بهمن ۱۳۹۹): ۴۵-۶۳.

۳. آلفرد آدلر، معنای زندگی، ترجمه عنایت‌الله شکیباپور (تهران: مؤسسه انتشارات شهریار، ۱۳۵۰).

هستیم)).^۴

در طول تاریخ فلسفه، صاحب‌نظران و متفکران بسیاری به تحلیل و بررسی این پرسش پرداخته‌اند. در واقع، می‌توان گفت پرسش از معنای زندگی پرسشی به قدمت عمر بشریت است. ماهیت این پرسش در آثار فلسفی قدیم همانند آثار فلسفی یونان باستان نیز وجود داشته است، با این تفاوت که در دنیای قدیم اغلب به بحث معنای زندگی تحت عنوان «سعادت» می‌پرداختند. فلاسفه در ادبیات فلسفی خود به شیوه فلسفی «سعادت» را مطرح می‌کردند و با توجه به مبانی خاص معرفتی و مابعدالطبیعی خود به تحلیل آن می‌پرداختند. سقراط در میان فیلسوفان یونان باستان نخستین کسی بود که با سر دادن ندای «خودت را بشناس» به دنبال خویشتن انسانی بود. وی معنا و هدف زندگی را در شناخت درون آدمی دانست. ارسطو نیز با مطرح کردن بحث سعادت و خیر اعلا، نظرها را به سوی دیدگاه خدامحور معنای زندگی معطوف کرد. او با وارد کردن بحث علت غایی در جهان‌بینی و فلسفه خود به تبیین غایی آفرینش پرداخت و خداوند را غایت نهایی عالم هستی دانست و بدین‌سان کمک شایانی به نظریه‌پردازی در حوزه معنای دینی زندگی نمود.^۵

انسان جدید با توجه به بحران پوچی، ناامیدی، تهایی و درگیری ملموس و بی‌واسطه با این مشکلات، درصدد یافتن راه حل عینی و ملموس برای دردهای وجود خویش است. در واقع، انسان مدرن در مقام عمل و در جریان زندگی روزمره و بالفعل خود درصدد یافتن راه‌حل‌هایی برای برون‌رفت از واقعیت‌های محتوا و تلخ جامعه خویش است، واقعیت‌هایی مانند ناامیدی و بی‌معنایی زندگی، بدبینی نسبت به آینده، اندیشه‌های پوچ‌گرایی و تفکر نیهیلیستی.^۶ بنابراین، کاملاً واضح است که بحث از معنای زندگی صرفاً یک بحث نظری، فکری و فلسفی نیست، بلکه جنبه کاربردی نیز دارد و در مقام عمل، ریشه بسیاری از پدیده‌های فردی و اجتماعی است، چنانکه بسیاری از روان‌شناسان معتقدند یافتن معنایی برای زندگی، تأثیر زیادی در بهداشت روانی افراد و جلوگیری از آشفتگی و سردرگمی آنان دارد، از جمله این افراد می‌توان به فرانکل فیلسوف و روان‌شناس اتریشی اشاره کرد که بی‌چون و چرا داشتن معنا و هدف در زندگی را برای آرامش و بهداشت روانی افراد ضروری می‌داند. فرانکل تلاش برای یافتن معنا در زندگی را اولین نیروی محرکه در انسان می‌داند. از نظر او

۴. آلفرد آدلر، مفهوم زندگی را دریابید، ترجمه ناهید فخرایی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳).

۵. فردریک چارلز کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین مجتوبی (تهران: سروش، ۱۳۸۰)، ۱۲۹-۱۳۰.

۶. امیرعباس علیزمانی، «معنای معنای زندگی»، نامه حکمت، شماره اول (۱۳۸۶): ۵۹-۸۹.

انسان بودن، یعنی مسئول بودن و تصمیم‌گیرنده بودن؛ یعنی فرد باید معنا و رسالت زندگی خود را در هر لحظه معین و معلوم دریابد و به سؤال‌هایی که زندگی از او می‌کند، با آزادی و احساس مسئولیت کامل پاسخ دهد. فرانکل^۷ نحوه پاسخ‌گویی به زندگی را در قبول مسئولیت و رو در رو شدن با موقعیت‌ها، وظایف و شرایطی که در طول زندگی آدمی رخ می‌دهد، می‌داند. بنابر دیدگاه وی، خلأ وجودی را می‌توان مؤلفه‌ای مهم در آسیب‌شناسی روانی دانست که بی‌تفاوتی و ملال از علائم بارز آن است و این بی‌تفاوتی، پیامدهای ناگواری همچون افسردگی، اعتیاد، پرخاشگری، بی‌بندوباری جنسی و تردید در تشخیص میان خوبی و بدی را در پی دارد. به عقیده او مشکل انسان امروز در بی‌معنا بودن زندگی، خلأ وجودی و ناکامی وجودی است.^۸ یکی از مهم‌ترین زمینه‌های طرح مسئله معنای زندگی «فلسفه دین» است؛ در فلسفه دین این سؤال قابل بررسی است که دین به‌طور کلی یا هر یک از ادیان و مذاهب خاص چه معنایی برای زندگی انسان یا زندگی من به‌مثابه یک انسان قائل است. در فلسفه اخلاق ارتباط و نسبت میان معنای زندگی و ارزش‌های اخلاقی مورد بحث قرار می‌گیرد، چنانکه بسیاری از اندیشمندان و فیلسوفان معتقدند اخلاق، علم معنای زندگی است و مسئله معنای زندگی در زمره اساسی‌ترین مسائل فلسفه اخلاق است. آنان بر این باورند که اگر زندگی معنایی نداشته باشد، چه معنای معلوم و چه معنای مکشوف، آنگاه دیگر اینکه چه باید کرد و چه نباید کرد، اصلاً قابل طرح نیست؛ در واقع بحث از فضیلت و رذیلت در اخلاق در صورتی قابل طرح است که برای زندگی معنایی قائل باشیم.^۹ بنابراین، باید پذیرفت که انسان موجودی است که دارای چند ساحت است که از دیدگاه‌های مختلف عقلی، روان‌شناختی، اخلاقی و... قابل بررسی است.

۴. دین و معنای زندگی انسان

جوهر اساسی نظریه‌های دینی در رابطه با معنای زندگی انسان عبارت است از تأکید روی این نکته که بدون وجود خداوند و فناپذیری زندگی معنایی نخواهد داشت. در حوزه اخلاق نظر در رابطه با معنای خوب و بد اعمال از جمله نظریه‌های رایج تأکید بر وجود خداست. براساس این نظر اگر خدا وجود نداشته باشد هر عملی مجاز است؛ زیرا در صورت عدم وجود خداوند

۷. ویکتور فرانکل، «انسان در جستجوی معنای نهایی»، نقد و نظر، ۱۱، ترجمه احمدرضا محمدپور، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (۱۳۸۵): ۲-۲۶.

۸. فرانکل، «انسان در جستجوی معنای نهایی»، ۲-۲۶.

۹. راضیه فلاح، «مقایسه معنای زندگی از دیدگاه علامه جعفری و جان هیک» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا (س)، ۱۳۸۸).

دیگر خوب و بد فاقد معنا خواهد بود و از بین رفتن معنای خوب و بد برابر با تجویز هر عملی خواهد بود. در رابطه با معنای زندگی نیز برخی فیلسوفان از جمله ویلیام لین کریگ معتقد است بدون خداوند زندگی فاقد معنا خواهد بود. در قرآن کریم نیز معناداری زندگی با حیات بعد از مرگ به طور مستقیم و با دلالت التزام با مفهوم خداوند مرتبط می‌شود. «آیا گمان می‌کنید ما شما را عبث آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید». نکته‌ای که در اینجا اهمیت دارد عبارت است از بیان ذات این پیوند میان معنای حیات و حیات بعد از مرگ و خداوند. اگر پیوند مذکور بدین شیوه تفسیر گردد که زندگی معنادار زندگی‌ای است که با قواعد زندگی اخروی منطبق باشد و زندگی فعلی فرصتی است برای رسیدن به آن، در این صورت مشکل جدیدی بروز می‌کند و آنکه معیار معنادار بودن زندگی اخروی چه خواهد بود؟ براساس تفسیر فوق، زندگی اخروی در صورتی معنادار خواهد بود که خود تابع طرح عالی‌تری باشد و بتوان حیات اخروی را براساس آن طرح و حیات دیگری مبتنی نمود. این نقد به وسیله جیان لوکادی مزو، نظریه ویلیام کریگ در خصوص معنای معنای زندگی مطرح شد. به نظر نویسنده این نقد ضرورتاً قصد نفی پیوند میان معنای حیات و حیات بعد از مرگ ندارد، بلکه می‌تواند وسیله‌ای باشد تا تلاش گردد ماهیت این پیوند روشن گردد. معیار زندگی معنادار به وسیله عقل بشر مستقلاً قابل درک است و خلاقیت مفهومی است که برای چنین معیاری ارائه گردید؛ اما این نظریه معادل با نفی رابطه میان معنای زندگی - خلاقیت و خداوند نخواهد بود. ذات رابطه و پیوند میان معنای زندگی انسان با خداوند در ذات خلاقیت وجود دارد. اگر معیار زندگی معنادار براساس مفهوم خلاقیت تفسیر گردد، دیگر مشکل مذکور بروز نخواهد کرد و زندگی اخروی نیز براساس همین معیار واحد معنادار خواهد بود. البته انسان به گونه‌ای است که خود قادر است هر چیزی را به مثابه معنای غایی زندگی خود برگزیند و در عمل بسیاری اینگونه زندگی می‌کنند؛ اما اینکه چه چیزی باید معنای زندگی انسان باشد یک پرسش فلسفی در حوزه اخلاق است. خداگرایان چه بسا پاسخ دهند خداوند معنای زندگی است البته اگر خدا وجود نداشته باشد، گرچه انسان قادر است به خواست خود هر معنایی به زندگی‌اش بدهد، اما آیا آن معنا معنای زندگی خواهد بود و زندگی با این قبیل معناها ارزش زیستن دارد؟ اگر تصور کنیم انسان در عالمی زندگی می‌کند که بدون هیچ زحمت و مشقتی همه نیازمندی‌های او فراهم است، حال آیا چنان زندگی معنادار خواهد بود؟ پاسخ منفی است؛ زیرا براساس معیار ذکرشده در خصوص زندگی بدون معنا، چنان حیاتی چیزی جز تکرار بی‌وقفه و بدون نتیجه

نیست. زندگی آنگاه معنا دار است که توأم با خلاقیت باشد. خلاقیت مفهومی است که عناصری چون علم، آزادی در آن تعبیه شده است. تفاسیر غیر دینی از معنای زندگی همانند کمک به هم‌نوع، همدردی و ... که برخی بدان تمسک می‌کنند- از جمله جیانلوکا دی موزیو- رأی موافقی نیست؛ زیرا اولاً چنین نظریه‌هایی از اساس مبتنی بر یک نظریه دیگر در حوزه اخلاق است و آن اینکه اخلاق و ارزش‌ها مستقل از دین‌اند و اینگونه نیست که اگر خدایی وجود نداشته باشد هر عملی مجاز خواهد بود و ارزش‌های دیگر وجود نخواهد داشت. اخلاق سکولار نزد بسیاری از فیلسوفان اخلاق هدف نقد قرار گرفته و نمی‌تواند به‌منزله مبنای درستی برای نظریه غیر دینی و سکولار درباره معنای زندگی محسوب گردد.^{۱۱} رویکردهای رایج در باب معناداری زندگی به دو موضوع کلی تقسیم می‌شوند: الف) معناداری زندگی؛ ب) نفی معناداری زندگی. کامو از آن دسته متفکرانی است که به تبیین مسئله پوچی و بی‌معنایی زندگی انسان پرداخته است. اندیشه مرگ و پوچی زندگی، یکی از دغدغه‌های مهم و اساسی او به شمار می‌رفت. مثلاً، وی در سطور آغازین افسانه سیزیف چنین می‌گوید: «تتها یک مشکل به‌راستی جدی وجود دارد و آن هم خودکشی است. داوری اینکه زندگی ارزش زیستن را دارد یا نه بستگی به پاسخ این پرسش اساسی فلسفی دارد و پرسش‌های سرگرم‌کننده دیگر از جمله اینکه آیا دنیا سه‌بعدی است یا روان نه یا دوازده مقوله دارد به دنبال آن خواهد آمد. پس نخست باید پرسش اساسی را پاسخ گفت».^{۱۲} درواقع هدف کامو از مطرح کردن خودکشی، به‌مثابه مشکل و مسئله اساسی فلسفه این بوده است که اهمیت و جایگاه پاسخ به سؤال از معنای زندگی را بیان کند؛ چراکه بعضی انسان‌ها به محض آگاهی از جنبه مضحک زندگی، یعنی کشف فقدان هر نوع دلیل برای زیستن و بی‌معنا پنداشتن تلاش‌های روزمره‌شان، به این نتیجه می‌رسند که زندگی ارزش زیستن ندارد و باید با خودکشی به این رنج مداوم پایان داد. بنابراین، پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال پیامدهای متفاوتی را در پی دارد.^{۱۳} دیدگاه کامو در مورد پوچی و راه حلی که برای مقابله با آن ارائه می‌کند، حاکی از نگاه خاص او به زندگی است. او کسی بود که آثار و اندیشه‌هایش، تأثیر شگرفی بر جریان‌های فکری پس از خودش گذاشت. او به همراه سارتر جز اولین‌ها و در حقیقت پیشگامان ادبی هستند. اگرچه وی به‌شدت از پذیرفتن این نام خودداری می‌کرد و می‌گفت «نه من اگرستانسیالیست نیستم. هم من و هم سارتر همیشه متعجب بوده‌ایم که

۱۱. ویلیام کی فرانکنا، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی (قم: کتاب طه، ۱۴۰۲).

۱۲. آلبر کامو، *افسانه سیزیف*، ترجمه محمود سلطانیه (تهران: جامی، ۱۳۹۰).

۱۳. ریچارد کمبر، *فلسفه کامو*، ترجمه خشایار دیهیمی (تهران: طرح نو، ۱۳۸۵).

چرا نام ما را کنار هم می‌گذارند. حتی گمان می‌کنم باید روزی آگهی کوچکی بنویسم که امضاکنندگان زیر اعلام می‌کنند، هیچگونه وجه مشترکی با هم ندارند^{۱۴}. پرداختن به مفهوم هستی و توجه به رنج تنهایی و پوچی زندگی انسان، یکی از دغدغه‌های همیشگی او بوده است. با وجود اینکه نویسندگان بسیاری در باب پوچی و معنای آن نوشته‌اند و گاه تفسیرهای خاص و متفاوتی از آن عرضه داشته‌اند، اما کامو بیش از سایر صاحب‌نظران به مسئله پوچی و توصیف آن پرداخته است. دیدگاه وی در باب پوچی، از دو منظر قابل بررسی است: اول اینکه پوچی در فلسفه او به چه معنا است و علت آن چیست؟ و دوم اینکه وی چه راهی را برای مقابله با آن پیشنهاد می‌کند؟ آیا حکم به جواز خودکشی می‌کند؟ یا اینکه راه حل دیگری ارائه می‌دهد؟

۵. پوچی از نگاه کامو

ابتدا به بیان دیدگاه کامو در مورد وجود خداوند و تأثیر آن بر اعتقاد به پوچی و بی‌معنایی زندگی انسان می‌پردازیم.

۵-۱. دیدگاه کامو در باب وجود خداوند

یکی از دلایل مهم اعتقاد به پوچی بر فراطبیعت‌گرایی تکیه دارد؛ یعنی بر این باور که وجود خداوند و روح جهت معناداری زندگی لازم و ضروری است و از آنجا که هیچ دلیل قانع‌کننده و یقین‌آوری در اثبات وجود خدا یا روح ارائه نشده است. انسان به تردید درباره وجود معنا در زندگی کشیده می‌شود و به پوچی و بی‌معنایی زندگی حکم می‌کند و فردی پوچ‌گرا محسوب می‌شود. نظریه آلبر کامو در باب پوچی را می‌توان نمونه این نحوه استدلال دانست؛ چراکه او نیز بی‌معنایی و پوچی زندگی را ناشی از شکاکیت و عدم یقین درباره وجود خدا یا روح می‌دانست. وی بر تضاد میان خواسته انسان از جهان و نمود واقعی جهان تأکید بسیاری داشت، یعنی آنکه انسان‌ها همواره به دنبال جهانی معقول، منظم، هدفمند و دارای لطف و عنایت هستند، حال آنکه جهان در حقیقت، خاموش، بی‌روح و بی‌احساس است؛ بنابراین از نظر کامو جهان کنونی قادر به برآوردن این نیاز آدمی نیست.^{۱۵} در واقع کامو نگاهی کاملاً منفی نسبت به مسئله وجود خداوند داشت. تلقی وی از خداوند به گونه‌ای بود که سارتر از او در جایگاه شخصی ضد خدا نام برده است؛ چراکه انسان‌های بی‌خدا بر این

۱۴. آلبر کامو، *تعهد/هل قلم*، ترجمه مصطفی رحیمی (تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵)، ۲۷۱.

۱۵. سوزان ولف، «معنای زندگی»، ترجمه محمدعلی عبداللهی، *تقد و نظر* ۸ (فروردین ۱۳۸۲): ۲۷-۳۷.

باورند که ایمان به خداوند را باید به کلی از صحنه زندگی کنار گذاشت، اما شخص ضد خدا معتقد است که غیبت یا سکوت خداوند یا ارتباط خاص با برخی انسان‌ها و عدم عمومیت رحمت او، ظلم و اجحافی نابخشودنی در حق بشریت است.^{۱۶} از نظر کامو، جهان معنای غایی ندارد و انسان‌های یکتاپرست، تنها به این دلیل به سمت خداوند می‌روند که معنایی برای زندگی پوچ خود بیابند. وی پرسش از معنای زندگی را یکی از دغدغه‌های ادیان و مکاتب انسانی می‌داند، ولی معتقد است در مقابل این پرسش جز فریب و غفلت هیچگونه پاسخ واقعی و درمان‌گرا ارائه نشده است.^{۱۷} در واقع کامو دین را شکلی از خودفریبی می‌داند و معتقد است که توسل به خدا زمانی که دلیل قانع‌کننده‌ای برای اعتقاد به خداوند وجود ندارد، تلاشی بی‌فایده است که انسان‌ها برای تسلی خاطر خود انتخاب می‌کنند.^{۱۸} کامو معتقد است دل بستن به خداوند نوعی خودکشی فلسفی است؛ زیرا عقل، فهم‌ناپذیری جهان و بیهودگی امید را آشکار می‌کند، اما انسان با کشتن عقل و توسل به خود فریبی می‌کوشد از پوچی زندگی رهایی یابد. از نظر او بهتر است انسان بدون امید و انگیزه زندگی کند تا اینکه به چنین امیدهای تخیلی، دل خوش کند.^{۱۹} بنابراین، در دنیای کامو انسان مجاز است جای خداوند را بگیرد و خدای آسمان‌ها را به زمین بکشد؛ یعنی به آزادی کامل برسد و تمام قواعد و قوانین، به استثنای قوانین مربوط به خود را انکار کند.^{۲۰} با این تلقی از پوچی، انسان اگر عمر جاودانه هم داشته باشد، تأثیری در معنادار کردن زندگی او نخواهد گذاشت و اساساً رابطه‌ای میان جاودانگی انسان در این عالم و داشتن معنا در زندگی و عاری بودن از پوچی وجود نخواهد داشت.^{۲۱} کامو در تعریف پوچی چنین می‌گوید: «و بدین سان پوچی از رویارویی ندای بشری با آرامش بدون منطق دنیا زاده می‌شود.^{۲۲} علت اینکه جهان در برابر فریاد آدمی خاموش و بی‌صدا است، فقدان یک روایت کلان دینی یا فلسفی برای معناداری زندگی است. از نظر کامو انسان در جهان و در زندگی خود به دنبال نوعی معنا است که پایه و مبنای آرمان‌ها و ارزش‌هایش باشد. انسان تشنه این واقعیت است که زندگی‌اش، دارای روندی معقول و منطقی باشد و در تلاش برای دستیابی به آرمان‌هایش از

۱۶. مهدی کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی: از گیل‌گمش تا کامو (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۰)، ۱۳۵.

۱۷. کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی: از گیل‌گمش تا کامو، ۱۳۵.

۱۸. کامو، فلسفه کامو.

۱۹. کامو، افسانه سیزیف.

۲۰. آلبر کامو، نیهیلیستی عصیانگر، ترجمه علیرضا فرجی (تهران: معارف دینی، ۱۳۸۹)، ۹۱.

۲۱. کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی، ۱۴۰.

۲۲. کامو، افسانه سیزیف، ۴۳.

پشتیبانی و حمایت نیرویی ماورایی برخوردار شود؛ اما برخلاف تمام این خواست‌ها و انتظارات، در نهایت انسان به واقعیت خاموشی و بی‌تفاوتی جهان در برابر خواست و اراده خود پی می‌برد و درمی‌یابد که پوچی تنها واقعیت گریزناپذیر زندگی، در جهان منهای خداوند است.^{۲۳} بنابراین، جهان خالی از حضور خداوند جهانی است بی‌معنا که نمی‌تواند آرزومندی انسان را مبتنی بر فهم‌پذیری کامل آن، بر حسب شرایط انسانی برآورده سازد. انسان می‌خواهد جهان معنا داشته باشد، اما جهان معنایی ندارد. رسیدن به این تضاد، رسیدن به پوچی است. پس پوچی در کامل‌ترین معنایش، آگاهی از این واقعیت است که جهان فاقد فهم‌پذیری است؛ بنابراین معانی و اهدافی که از جانب ادیان و مکاتب فلسفی مختلف برای جهان و زندگی عرضه می‌شوند. فریبی بیش نیستند.^{۲۴} کامو برای بیان فهم‌ناپذیری جهان، سه استدلال را به شکلی گذرا در قالب اثر پژوهشی خود، یعنی افسانه سیزیف آورده است که در اینجا به بیان آنها پرداخته خواهد شد. اولاً، به نظر کامو، تلاش‌های بشری چه در میان عوام و چه در میان صاحب‌نظران و مکاتب متعدد، نتوانسته است به شناخت حقیقت نائل آید؛ یعنی اندیشمندان در هیچ برهه‌ای از زمان نتوانسته‌اند بر سر نقطه‌ای مشترک در یافتن معنای جهان با هم به تفاهم برسند؛ چراکه فهم‌پذیری جهان و رابطه انسان با آن امری ناممکن و دست‌نیافتنی است.^{۲۵} در مقام نقد استدلال کامو گفته شده است که نباید، نرسیدن به یک راه حل مورد توافق در باب معنای زندگی را صرفاً معلول فهم‌ناپذیری جهان دانست، چراکه ممکن است ناتوانی فلسفه یا محدودیت ذهن بشری، دلیل این شکست باشد.^{۲۶} اما در استدلال دوم، کامو چنین می‌گوید: «از که و از چه می‌توانم بگویم؛ من این را می‌شناسم!» می‌دانم قلبی که در درون من است، وجود دارد. می‌توانم یادن را لمس و وجودش را باور کنم، اما دانسته‌هایم تا به همین پایه است و باقی همه ساخته‌های ذهنم است.^{۲۷} کامو در اینجا، این نکته مهم را مرکز توجه قرار داده است که فقط در مورد دو چیز می‌توان ادعای معرفت و شناسایی کرد: یکی هستی انسان، یعنی هستی موجود آگاه و دیگری وجود جهان محسوسات است و شناخت سایر چیزها از دایره فهم‌پذیری انسان خارج است.^{۲۸} در بیان اشکال این استدلال نیز چنین آمده است: «به نظر می‌آید در اینجا

۲۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۱۲۹-۱۳۰.

۲۴. کمبر، فلسفه کامو، ۱۲۱-۱۲۲.

۲۵. کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی.

۲۶. کمبر، فلسفه کامو، ۱۲۳.

۲۷. کامو، افسانه سیزیف، ۳۳-۳۴.

۲۸. کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی، ۱۴۱.

ادعای کامو این است که هستی موجودات آگاه و هستی جهان ملموس بلاواسطه‌تر از هر چیز دیگر است و مشکل‌تر از هر چیز دیگر می‌توان در وجود آنها تردید کرد. اینها از مسلمات هستند. حال آنکه باقی باورها مستلزم مفروضات و تفاسیری هستند. این مدعا گرچه مدعای کوچکی است، باز برخی فیلسوفان آن را مورد تردید قرار داده‌اند؛ اما حتی اگر این ادعا درست باشد، باز نتیجه نمی‌شود که جهان فهم‌ناپذیر است. آنچه نتیجه می‌شود، این است که هرگونه فهم‌آشنایی که می‌توانیم از جهان داشته باشیم، نمی‌تواند به اندازه شناختمان از هستی خودمان، یعنی موجودات آگاه و هستی جهان ملموس بلاواسطه‌تر باشد و قطعاً با تردید بیشتری همراه خواهد بود»^{۲۹}؛ در نهایت سومین استدلال کامو: «با این همه هیچ دانش زمینی نمی‌تواند مرا مطمئن سازد که این دنیا از آن من است. شما آن را برایم بازگو می‌کنید و فرامی‌گیرم چگونه آن را طبقه‌بندی کنم. شما قوانین آن را برمی‌شمارید و من با عطش دانستن می‌پذیرم که درست هستند. شما ساختار آن را برایم شرح می‌دهید و امید من شکوفا می‌شود و سرانجام به من می‌آموزید که این دنیای سحرانگیز و رنگارنگ از اتم و اتم خود از الکترون تشکیل شده است. این همه خوب است و من منتظر می‌مانم تا ادامه دهید، اما شما با من از چرخش نادیدنی سیاره‌ای گردش الکترون به دور هسته سخن می‌گویید. شما دنیا را با یک نمایه توضیح می‌دهید و من درمی‌یابم که شاعرانه سخن می‌گویید؛ اما من هرگز دنیا را این چنین نخواهم شناخت و اکنون که شما نگره خود را تغییر داده‌اید، آیا من فرصت دلگیر شدن از آن را دارم؟ دانشی که می‌بایست به من می‌آموخت، پا را از فرضیه فراتر نمی‌گذارد، باریک‌بینی گنگ و مجازی و تردید، تنها در قالب هنر پدیدار می‌گردد».^{۳۰} در واقع دلیل سوم کامو، حاکی از عدم توانایی علوم تجربی جهت کشف و فهم‌پذیر کردن جهان است، چراکه وی معتقد بود علوم طبیعی جز فرضیه‌های نامتین و تمثیلاتی ناهمگون حاصلی ندارند.^{۳۱} در مقام نقد این دیدگاه کامو، چنین استدلال می‌شود: «به نظر می‌رسد که کامو وضع تقریبی و موقتی شناخت علمی را با این نگاه که علوم نهایتاً وابسته به شعر یا هنر هستند، یکی گرفته است. شناخت علمی همیشه موقتی است، اما نظریه‌های علمی لزوماً وابسته به تصاویر هنرمندانه، استعاره یا تشبیه نیستند. من معتقدم استدلال فوق‌نشان می‌دهد که کامو درباره فهم‌پذیری علمی جهان بیش از اندازه بدبین است. او نیز مثل نیچه و مثل فیلسوف معاصر آمریکایی، ریچارد رورتی، در هم‌سطح کردن همه انواع شناخت‌های برساخته، تعجیل و

۲۹. کمبر، فلسفه کامو، ۱۲۴.

۳۰. کامو، افسانه سیزیف، ۳۵-۳۶.

۳۱. کمپانی‌زارع، مرگ‌اندیشی، ۱۴۱.

شتاب می‌کند. کامو پیشاپیش آماده است که همگرایی محتاطانه، ناکامل و گذرا همه علوم تجربی را در مورد فهم جهان رد کند و بگوید این فهم از جهان چیزی بیش از اسطوره‌های دینی یا گمانه‌زنی‌های فلسفی درباره اینکه چیزها واقعاً چگونه هستند را آشکار نمی‌کند.^{۳۳} کامو در دلایل مطرح‌شده، بیش‌فرضی بیان‌نشده دارد که عبارت است از اعتقاد به عدم وجود خداوند که در نهایت منجر به فهم‌ناپذیری جهان و بی‌معنایی زندگی انسان شده است؛ بنابراین از نظر وی اگر انسان‌ها همچنان به خدای آسمانی باور داشتند، جهان از نگاه آنان می‌توانست فهم‌پذیر و معقول باشد؛ اما حال که انسان با مرگ خداوند با جهانی نامعقول و فهم‌ناپذیر مواجه شده است، هرگونه تلاشی جهت فهم‌پذیر کردن آن با شکست رو به رو خواهد شد، درواقع پوچی به معنای فهم‌ناپذیری جهان در عالم انسانی فراگیر شده است. هرچند اغلب انسان‌ها توان رویارویی با آن را ندارند، پوچی معنای بی‌معنای زندگی است و راه‌گریزی از آن وجود ندارد.^{۳۴} نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره شود، این است که پوچی به هیچ وجه نزد کامو به معنای خالی بودن از معنا نیست؛ بلکه مقصود وی این است که جهان و زندگی معنا و هدفی بیرون از خودشان ندارند و جست‌وجوی چنین هدف و معنایی بیهوده و بی‌فایده است. انسان باید بداند که هرکس هدف و معنای زندگی خود است و هر امر بیرونی برای معنا بخشی و رهایی از پوچی، چه به صورت کشف حقیقت و چه جعل معنا از جهان خارج، نادرست و ناکارآمد است.^{۳۵} درواقع از نظر کامو معنا امری جعل کردنی است - البته جعل از درون انسان - نه کشف کردنی و تلاش ادیان جهت کشف معنا، در تقابل با جعل آن، فریبی بیش نیست؛ چراکه انسان‌ها معنا و هدفی بیرون از خود و دنیای کوچک خویش ندارند؛ به عبارت دیگر معنا از درون انسان جعل می‌شود، زیرا جهان و خدا یا خدایان احتمالی، نسبت به معناداری زندگی انسان کاملاً بی‌تفاوت و خاموش‌اند. پس انسان تنها منبع معنا بخشی به زندگی است و نباید به چیزی غیر از وجود خویش جهت معنادهی به زندگی‌اش دل‌خوش کند.^{۳۵} کامو معتقد است کسانی که معنای زندگی‌شان را تابع امری بیرونی می‌دانند، در حقیقت زندگی را وسیله‌ای در خدمت یک هدف یا غایت می‌بینند. در حالی که عظمت زندگی انسان در این است که برای نفس زندگی و زنده بودن انسان، هدف و غایت نهایی در نظر گرفته شود.^{۳۶} در ادامه به بررسی دیدگاه کامو در باب مرگ و

۳۲. کمبر، فلسفه کامو.

۳۳. کمپانی‌زارع، مرگ‌اندیشی.

۳۴. کمپانی‌زارع، مرگ‌اندیشی، ۱۴۶.

۳۵. کمپانی‌زارع، مرگ‌اندیشی، ۱۳۹.

۳۶. کمبر، فلسفه کامو.

نیستی پرداخته می‌شود، چراکه از نظر وی مرگ و پوچی دو مقوله جدایی‌ناپذیرند که فهم هر یک از آنها منوط به فهم و شناخت دیگری است.

۵-۲. مرگ اندیشی کامو

می‌دانیم که مرگ پایان راه است و به همه چیز پایان می‌دهد. درست به همین سبب است که گورستان‌های اروپا برخی از ما را آزار می‌دهند. ما تنها چیزهایی را که به آن علاقه‌مند هستیم، می‌آراییم و مرگ، نفرت‌انگیز و کسل‌کننده است.^{۳۷} اینها جملاتی است در توصیف مرگ از زبان آلبر کامو. از نظر وی احمقانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین پوچی در مرگ متجلی است، چراکه مرگ از جهتی به پوچی زندگی انسان پایان می‌دهد و از جهت دیگر خود دلیل پوچی است؛ زیرا جواب و توجیهی برای آن وجود ندارد و مشخص نیست که پس از آنچه اتفاقی خواهد افتاد.^{۳۸} کامو انسان را تنها موجودی می‌داند که به مرگ خویش آگاهی دارد؛ زیرا انسان به محض استفاده از قوه تعقل، به این حقیقت دست می‌یابد که همه چیز در بستر یک زیرساخت غم استوار است و بشر در نهایت محکوم به مرگ و نیستی است. محکومیتی که صرفاً برای انسان مکشوف است و سایر موجودات به سبب عدم بهره‌مندی از نعمت تعقل و اندیشه نسبت به آن شناخت و آگاهی ندارد.^{۳۹} در واقع کامو مرگ را مهر تأییدی می‌داند بر پوچی زندگی انسان‌ها و معتقد است که سرنوشت حتمی بشریت با مرگ و نیستی رغم خورده است. وی در توصیف گریزناپذیر بودن این سرنوشت تلخ چنین بیان می‌کند: مرگ دیگران یا مهر مادر چه اهمیتی برایم داشت. خدای او، زندگی‌هایی را که مردم انتخاب می‌کنند. سرنوشت‌هایی که مردم برمی‌گزینند. چه اهمیتی برایم داشت. چون سرنوشتی واحد، من را و همراه من میلیاردها آدم ممتاز دیگر را برمی‌گزیند. آیا نمی‌فهمید، آیا نمی‌فهمید؟ دیگران هم همگی روزی محکوم به مرگ خواهند بود.^{۴۰} از دیدگاه کامو مرگ حامل این پیام مهم است که هیچ مصلحت و منفعتی آنقدر اهمیت ندارد که انسان را از اصل زندگی کردن منع کند، چراکه زندگی فی‌نفسه مطلوب است و انسان باید با لذت هرچه تمام‌تر از لحظه‌لحظه آن استفاده کند؛ بنابراین مهم‌ترین پیام مرگ‌اندیشی کامو، غنیمت شمردن فرصت زندگی است.^{۴۱} اهمیت زندگی برای کامو به اندازه‌ای است که از زبان شخصیت داستانش چنین

۳۷. کامو، افسانه سیزیف.

۳۸. کامو، نیهیلیستی عصیانگر، ۴۸.

۳۹. کامو، نیهیلیستی عصیانگر، ۱۰۰.

۴۰. کامو، افسانه سیزیف.

۴۱. کمپانی‌زارع، مرگ‌اندیشی.

می‌گوید: «آن روزها بارها اندیشیدم که اگر من را به زندگی کردن توی تته درخت خشکی واداشته بودند، بدون هیچ کاری جز نگرستن به آسمان بالای سرم، کم‌کم به آن عادت می‌کردم».^{۴۲} بنابراین، از نظر کامو آنچه دارای ارزش است، نفس زیستن و زنده بودن است، حتی اگر در تته درختی خشکیده و بی‌حرکت باشد. وی در جای دیگر، در باب ارزش زنده بودن و زیستن در این دنیا چنین می‌گوید: «بنابراین می‌توانم بگویم، آنچه مهم است، نه بهتر زندگی کردن که بیشتر زندگی کردن است و از خود نمی‌پرسم آیا اینگونه برخورد، حقیرانه، نفرت‌آور، ظریف یا افسون برانگیز هست یا نه؟».^{۴۳} در واقع در قاموس فکری کامو، چیزی به‌منزله عمق و عرض برای زندگی وجود ندارد؛ به این دلیل که از نظر او آنچه مهم است، طول عمر آن هم در همین جهان خاکی است. آنچه در ادامه خواهد آمد پاسخی است که کامو در مواجهه با پوچی و بی‌معنایی زندگی انسان پیشنهاد کرده است.

۵-۲-۱ رهایی از پوچی

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، کامو پوچی را وضعیت انسان در این جهان توصیف می‌کند و در این باره چنین می‌گوید: «پوچی خارج از ذهن آدمی نمی‌تواند وجود داشته باشد و از همین رو است که همانند همه چیزهای دیگر، همزمان با مرگ پایان می‌گیرد. بنابراین، فراسوی این دنیا پوچی وجود ندارد و من به همین دلیل اساسی شناخت نسبت به آن را سر آغاز حقایقی که بازگو خواهیم کرد، قرار داده‌ام».^{۴۴} وی در مقدمه اثر پژوهشی خود، یعنی افسانه سیزیف، در همین باب چنین بیان می‌کند: «گفتنی است که پوچی را تا به امروز همچون سرانجام کار پنداشته‌اند، اما این کندوکاو آن را به‌منزله سرآغاز حرکت انگاشته است».^{۴۵} آغازی که در اینجا بر آن تأکید شده است، معنای خاصی را می‌رساند؛ یعنی انسان پس از درک و کشف حقیقت پوچ و بی‌معنای زندگی و جهان، تازه کارش شروع شده است. در واقع کامو وظیفه و کوشش فلسفی خود را پس از توصیف پوچی و بی‌معنایی زندگی انسان می‌داند. وظیفه‌ای که عبارت است از نشان دادن راهی به انسان جهت بیرون آمدن از پوچی و نهیلیسمی فراگیر، راهی برای زیستن و آفریدن و تسلیم نشدن به نیستی. برای وی مسئله زندگی، چنانکه خود بیان می‌کند، پراهمیت‌ترین مسئله است. او در پی این اندیشه بود تا نشان دهد، بهترین و

۴۲. کامو، افسانه سیزیف، ۱۰۱.

۴۳. کامو، افسانه سیزیف، ۸۰.

۴۴. کامو، افسانه سیزیف، ۴۷.

۴۵. کامو، افسانه سیزیف.

محکم‌ترین پاسخ، پس از رسیدن به پوچی و قبول آن، ماندن، شورش و عصیان علیه پوچی زندگی است. وی زندگی را سرشار از زیبایی و لذت می‌دید و با تلاش و سماجتی وصف‌ناپذیر، سعی داشت به انسان‌ها بقبولاند که بهشت و جهنم هر کس در همین کره‌خاکی ترسیم می‌شود. در واقع کامو را می‌توان وارث خلف نیچه، فیلسوف آلمانی، دانست، چراکه او نیز به تبع نیچه، زمین را ارج می‌نهد و فریاد می‌کشد که گرچه جهان پوچ و بی‌بنیاد است و انسان‌ها همچون جامی در دستان کوزه‌گر دهر مدام در حال شکستن و باز ساختن هستند، نفس بهره‌مندی از جهان کفایت می‌کند تا انسان با رویی باز به استقبال پوچی رفته و با امید و خرسندی، دم را غنیمت شمرده و به زندگی خویش شکوه خاصی ببخشد.^{۴۶} وی در وصف سیزیف، قهرمان داستانش، هنگامی که با آگاهی از پوچی و بی‌معنایی کار و تلاش خود، با گام‌هایی استوار ولی امیدوار، خدایان را به تمسخر می‌گیرد، چنین می‌گوید: «درست همین هنگام درنگ و بازگشت سیزیف است که مرا مشتاق ساخته. چهرهای چنان رنج‌کشیده و نزدیک به سنگ که می‌توان آن را نیز سنگ انگاشت! من او را می‌بینم که با گام‌های سنگین، اما هماهنگ سرازیری را به سوی رنجی می‌پیماید که سرانجامش را نمی‌داند. این هنگام که چنان لحظه نفس تازه کردن است و فرارسیدنش همانند رنج‌گریزناپذیر، همان هنگام دست‌یابی به شناخت است. در هر کدام از این لحظه‌هایی که او ستیغ را ترک می‌گوید و نرم نرمک رهسپار کنام خدایان می‌شود بر سرنوشت خویش چیرگی دارد و سخت‌تر از تخته‌سنگ می‌شود. اگر این افسانه اندوه‌بار است از آن‌رو است که قهرمانش آگاه است. سیزیف که رنج خدایان را بر خود هموار کرده ناتوان اما سرکش، به تمامی بدبختی‌های خود آگاه است. او به هنگام فرود از کوه به همین می‌اندیشد. روشن‌بینی که باید سبب رنجش شود، بی‌درنگ به پیروزی‌اش نیز می‌انجامد. هیچ سرنوشتی نیست که نتواند به یاری خوار شمردن، بر خود چیره شود.^{۴۷} انسان برای رهایی از احساس ناامیدی و دل‌سردی ناشی از پوچی و بی‌معنایی زندگی، راهکارهای مختلفی را انتخاب می‌کند.

۵-۲-۲. پیروی از سیاق اپیکوریان

اپیکوریان با تصدیق ناامیدی و پوچی زندگی و غنیمت شمردن لذا، لحظات زنده بودن را فراروی انسان قرار می‌دهند؛ یعنی آنها پیشنهاد می‌کنند تا انسان با آگاهی از پوچی، مرگ و رنج‌های دنیا تا آنجا که می‌تواند خود را از نعمات زندگی دنیوی بهره‌مند کند. تولستوی

۴۶. کامو، نیهیلیستی عصیانگر.

۴۷. کامو، افسانه سیزیف، ۱۵۷-۱۵۸.

همانند کامو این روش را نوع خاصی از مردگی معنوی می‌داند؛ زیرا در این فرض، انسان با وجود آگاهی از حقیقت مرگ و پوچی زندگی - بدون توجه به گذشته، آینده و اطرافیانش - تنها به فکر بهره‌مندی خویش است.

۵-۲-۳. خودکشی

تولستوی نیز این روش را راه «قدرت و قوت» افراد استثنایی و ثابت قدم انتخاب می‌شود. در این راه، انسان‌ها، پس از علم به بیهودگی و خباثت زندگی، مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهند و تصمیم می‌گیرند با خودکشی به این شوخی احمقانه پایان دهند. وی خودکشی را بهترین راه حل می‌داند.

۵-۲-۴. آگاهی از پوچی و ادامه زندگی روزمره

راه چهارم، راه حلِ نابخردانه‌ای است که شامل دیدن حقیقت وحشتناک پوچی و چسبیدن به روال عادی و روزمره زندگی است؛ یعنی انسان با وقوف به واقعیت پوچ زندگی‌اش، نه تصمیم به خودکشی بگیرد و نه سعی در بهره‌وری و استفاده حداکثری از نعمات و لحظات زندگی‌اش را داشته باشد؛ بلکه بدون امید و احساس پیروزی و غرور در برابر زندگی، صرفاً به گذراندن زندگی‌اش پردازد. وی معتقد است افرادی که از این راه استفاده کنند از قدرت لازم برای منطقی عمل کردن برخوردار نیستند. حال باید دید رفرنس خارجی دیدگاه کامو در این بحث، به کدامین روش مطرح شده، نزدیکی دارد و دلایلش جهت پذیرفتن سایر روش‌ها چیست؟ با اندک تأملی در آثار و اندیشه کامو، به‌خوبی نمایان می‌شود که از نظر وی، راه حل اول در مواجهه با پوچی، یکی از سخیف‌ترین و نامعقول‌ترین راه‌ها است. وی معتقد است که عدم درک پوچی و درواقع نادیده گرفتن پوچی زندگی، ناشی از انصراف خاطر از دیدن واقعیات است. از نظر او، آگاهی به معنای وقوف بر پوچی زندگی، حد فاصل انسان با سایر حیوانات است و اگر کسی از این امتیاز برخوردار نباشد، مسلماً از درجه انسانیت خویش تنزل پیدا کرده است.^{۴۸} کامو معتقد است که راه حل درست در مواجهه با پوچی، راه کار دوم است؛ یعنی پذیرفتن دنیا با آگاهی از پوچی و بی‌معنایی زندگی؛ چراکه زندگی همواره با غم و مصیبت پوچی، هم‌عنان است و انسان چاره‌ای جز پذیرفتن آن و مبارزه تا سر حد مرگ ندارد. انسان باید به جای احساس خفت و خواری از فهم‌ناپذیری جهان، با رد امید و

۴۸. کامو، نیهیلیستی عصیانگر، ۷۱-۷۳.

تأیید زندگی، با غرور بر استقلال خویش صحنه گذارد و فارغ از اعتقاد به هر چیزی، به جز نفس زندگی و زنده بودن، نهایت استفاده و بهره‌وری را از موقعیتی که در آن است، داشته باشد.^{۴۹} در واقع، کامو طغیان را راه رهایی از پوچی می‌داند؛ به این معنا که انسان در مقابل پوچی زندگی، دچار دلسردی و ناامیدی نشود، بلکه با تأیید این واقعیت حتمی و به عبارت دیگر با آگاهی از روال پوچ زندگی‌اش، شأن و منزلت خویش را حفظ کرده و با غرور و افتخار به زندگی خویش ادامه دهد. هرچند که این کار سبب رهایی از پوچی نمی‌شود، شکوه خاصی به زندگی انسان می‌بخشد.^{۵۰} کامو علاوه بر طغیان، آزادی و شور را، دو نتیجه دیگر پوچی می‌داند. منظور وی از آزادی، زیستن، فارغ از هرگونه اعتنا و توجه به چیزی غیر از زندگی است. در واقع او با بیان این پیامد، درصدد است تا انسان‌ها را از هرگونه احساس مسئولیت نسبت به جهان اطراف خود و انسان‌های دیگر، بی‌تفاوت کند. پیامد سوم پوچی شور است که به معنای آگاهی پیوسته بر حال و در لحظه زندگی کردن یا دم را غنیمت شمردن و حداکثر استفاده را از شرایط حال بردن است.^{۵۱}

اما راه کار کامو در مورد خودکشی؛ وی برخلاف تولستوی نه تنها خودکشی را توصیه نمی‌کند، بلکه آن را تسلیم شدن و تحقیر در برابر پوچی می‌داند. وی در توصیف خودکشی چنین می‌گوید: «خودکشی، نوعی اعتراف است، اعتراف به اینکه از قافله زندگی عقب افتاده‌ایم، یا معنای زندگی را درک نمی‌کنیم و اینکه خودکشی اعتراف به این است که زندگی ارزش زیستن را ندارد».^{۵۲} انسان پس از درک پوچی، با این سؤال مهم و بنیادین مواجه می‌شود که آیا دلیلی برای ادامه زندگی وجود دارد؟ آیا اصلاً زندگی ارزش زیستن دارد؟ کامو در مقام پاسخ به این سؤال با مطرح کردن شیوه خاص خود در مواجهه با پوچی و بی‌معنایی زندگی، به روشنی تبیین کرده است که پوچی نه تنها منجر به بی‌ارزش دانستن زندگی نمی‌شود، بلکه به عکس منجر به تأیید جسورانه، مغرورانه، پرشور و رهایی‌بخش از زندگی می‌شود. بنابراین، کسانی که راه حل خودکشی را انتخاب می‌کنند، اعتراف می‌کنند که زندگی در جهانی پوچ که خالی از هرگونه روایت کلان معنابخش است، ارزش زیستن ندارد و باید با خودکشی و استقبال از مرگ به آن خاتمه داد؛^{۵۳} اما کامو با این رأی مخالف است، چراکه از

۴۹. کامو، فلسفه کامو.

۵۰. کمپانی‌زارع، مرگ/اندیشی، ۱۴۷-۱۴۸.

۵۱. کامو، فلسفه کامو، ۱۳۶-۱۳۷.

۵۲. کامو، افسانه سیزیف.

۵۳. کامو، فلسفه کامو.

نظر او شرف و بزرگی انسان در تسلیم شدن به پوچی و تن دادن به خودکشی نیست، بلکه عظمت انسان در زیستن با آگاهی از پوچی، در عین مبارزه کردن با آن است.^{۵۴} ب اساس نگرش خاص کامو در باب پوچی، راه حل چهارم نیز بی‌فایده است، چراکه براساس این راه حل، انسان به درک پوچی نائل می‌شود، اما سعی می‌کند در صحنه زندگی‌اش به معناهای غیر واقعی و توخالی دل خوش کند تا فرصت فکر کردن به جنبه‌های عمیق‌تر زندگی را نداشته باشد. پس بهتر است از همان ابتدا بیهوده چشم خویش را بر واقعیت‌ها نبندد و سعی کند با علم و آگاهی از پوچی و بی‌معنایی زندگی، به حیات خویش ادامه دهد.^{۵۵}

از دیدگاه کامو دنیا عاری از هرگونه معنا و مفهوم و لبریز از ستم و درد است. وی هستی خاکی را یگانه حقیقت موجود می‌انگارد و معتقد است که در جهان کنونی تنها انسان اهمیت و معنا دارد. از نظر ایشان جهان و زندگی بشر فاقد منطق و عقلانیت است و نوعی جریان کور و بی‌هدف حاکم بر جهان هستی است. به بیان دیگر جهان و زندگی مهنا و هدفی بیرون از خودشان ندارند تا انسان سعی در کشف این معنا بکند. بنابراین، هر امر بیرونی برای معنابخشی و رهایی از پوچی، چه به صورت کشف حقیقت و چه جعل معنا، بی‌فایده و بی‌نتیجه است. وی معتقد است کسانی که معنای زندگی را تابع امری بیرونی و کشف‌کردنی می‌دانند، در حقیقت خواسته یا ناخواسته، زندگی را در خدمت یک هدف یا غایت پنداشته‌اند. حال آنکه عظمت زندگی انسان در این است که نفس زندگی و زنده بودن انسان، هدف و غایت نهایی در نظر گرفته شود و نباید به چیزی غیر از وجود خویش، جهت معنادار کردن زندگی‌اش دل خوش کند.^{۵۶}

کامو برخلاف مسیحیت رایج، معتقد بود که نباید غایت و هدف زندگی را در ایده پایان تاریخ و روز جزا برای انسان‌ها تجسم کرد؛ چراکه انسان امروز با آگاهی از مرگ خدا این پاسخ را قانع‌کننده نمی‌داند. به عبارت دیگر اگر همه اهداف انسان براساس این فرض بنیان نهاده شده باشد که حیات یا فعالش برای موجود یا فرایندی که در قیاس با او بزرگ‌تر و بی‌نیازتر از تأیید است، اهمیت دارد و آنگاه متوجه شود که چنین موجودی، وجود ندارد. تمام جهت‌گیری‌هایش در هم می‌شکنند و دچار احساس پوچی خواهد شد.^{۵۷} در واقع کامو بر این باور است که زندگی انسان امروز با منتفی دانستن ایمان دینی، دچار پوچی و بی‌معنایی شده است؛ زیرا مجموعه توجیهات انسانی که از خدا جدا افتاده است، در نهایت به پایانی پذیرفتنی

۵۴. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۴۶۶-۴۶۷.

۵۵. کمبر، فلسفه کامو.

۵۶. کمبر، فلسفه کامو، ۱۳۵-۱۳۶.

۵۷. ولف، «معنای زندگی»، ۳۲.

و هدفی مستقل از تأیید، نخواهد رسید. به عبارت دیگر اکنون که انسان با مرگ خداوند مواجه شده است، هر هدف دیگری را انتخاب کند، بالضروره به این فرض پیش کشیده می‌شود که چون خدایی وجود ندارد تا به‌مثابه توجیه و تبیین نهایی اهداف انسان تلقی شود، هرگز رشته امور به سرانجام نمی‌رسد. کامو در افسانه سیزیف، پوچی و بی‌معنایی موقعیت انسان را در جست‌وجوی بیهوده و البته خستگی‌ناپذیر انسان برای یافتن معنای زندگی می‌داند. معنایی که در واقع هیچگونه اهمیت یا ارزش قابل کشفی ندارد. انسان با آگاهی از این تکرار و بی‌هدفی کارهای روزمره‌اش به نوعی احساس بیهودگی دچار می‌شود. در واقع انسان میل شدیدی به فهم‌پذیر کردن و مستدل کردن اهداف ریز و درشت زندگی‌اش را دارد، اما دنیای کنونی به برآوردن این نیاز انسان نیست. کوتاه‌سخن آنکه انسان از یک طرف به زیستن در جهانی هدفمند و معنادار نیاز دارد و از طرف دیگر جهان این نیاز را برآورده نمی‌کند و همین تناقض منجر به احساس پوچی و بی‌معنایی می‌شود.^{۵۸}

۶. نتیجه‌گیری

بحث معنای زندگی یکی از اساسی‌ترین، بنیادی‌ترین و ضروری‌ترین مباحث اندیشه هر انسانی است. بحث از معنای زندگی ما را به فرجام انسان و اینکه چه مسیری را در پیش داریم، پیوند می‌زند. فارغ از اینکه از چه دین، مذهب یا تفکری تبعیت می‌کنیم، همه ما بارها این سؤال را از خویش پرسیده‌ایم که من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا خواهم رفت و از آمدن و رفتنم در این جهان چه حاصل خواهد شد. انسان همواره برای زیستن به دلیل و بهانه نیازمند است، به تعبیر دیگر برای چه هدف یا اهدافی زندگی می‌کنیم؟ و اگر این دلیل نباشد، انسان از جهت‌دهی به امور روزمره خود ناتوان خواهد بود.

کامو دنیا را فاقد هرگونه معنا می‌داند و از دیدگاه وی، جهان معنای غایی ندارد و انسان‌های خداپرست، تنها به این دلیل به سمت خداوند می‌روند که معنایی برای زندگی پوچ خود بیابند. وی در آثار و اندیشه‌هایش در پی آن است تا صورت واقعی زندگی انسان مدرن را نشان دهد. او بر این باور است به علت اینکه انسان در پی هدف و خواسته‌هایی است که با واقعیت در تضاد است، به پوچی و سرگردانی گرفتار شده است. کامو در تلاش است تا با ارائه چند راه حل به زندگی انسان پوچ‌گرا معنا ببخشد. او سه اصل آگاهی از شرایط موجود، پذیرش واقعیت‌های موجود و ایجاد ارزش‌های نسبی و مادی را برای بهبود کیفیت زندگی بیان می‌کند.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- آدلر، آلفرد. *معنای زندگی*. ترجمه عنایت‌الله شکیباپور. تهران: مؤسسه انتشارات شهریار، ۱۳۵۰.
- آدلر، آلفرد. *مفهوم زندگی را دریابید*. ترجمه ناهید فخرایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- بیات، محمدرضا. *دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.
- بیات، محمدرضا، و طاهره اشراقی. «ارزیابی نظریه تدئوس منتر درباره معنای زندگی»، *پژوهش‌های فلسفی* ۱۴ (بهمن ۱۳۹۹): ۴۵-۶۳.
- رضایی، قاسم، و محمدجواد صافیان. «مطالعه و تأملی بر رویکرد آلبر کامو به معنای زندگی»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان* ۱۸ (پاییز و زمستان ۱۳۹۲): ۶۳-۷۷.
- عسگری یزدی، علی، و سهیلا پیروزوند. «بررسی دیدگاه آلبر کامو در معنای زندگی و نقد آن بر اساس آموزه‌های قرآن»، *قبسات* ۱۰۸ (تابستان ۱۴۰۲): ۵-۲۴.
- علیزمانی، امیرعباس. «معنای معنای زندگی»، *نامه حکمت* ۵ (۱۳۸۶): ۵۹-۸۹.
- فتحی، علی. «در جستجوی کدام معنا (نقد و بررسی دیدگاه کامو در باب معنای زندگی)»، *فصلنامه اندیشه دینی* ۱۹ (بهار ۱۳۹۸): ۸۵-۱۰۲.
- فرانکل، ویکتور. «انسان در جستجوی معنای نهایی»، ترجمه احمدرضا محمدپور، *نقد و نظر* ۱۱ (۱۳۸۵): ۲-۲۶.
- فرانکل، ویکتور. *انسان در جستجوی معنا*. ترجمه اکبر معارفی. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- فرانکنا، ویلیام کی. *فلسفه اخلاق*. ترجمه هادی صادقی. قم: کتاب طه، ۱۴۰۲.
- فلاح، راضیه. «مقایسه معنای زندگی از دیدگاه علامه جعفری و جان هیک» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا (س)، ۱۳۸۸.
- کاپلستون، فردریک چارلز. *تاریخ فلسفه*. ترجمه سید جلال‌الدین مجتوبی. جلد اول. تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- کامو، آلبر. *افسانه سیزیف*. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی، ۱۳۹۰.
- کامو، آلبر. *تعهد اهل قلم*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵.
- کامو، آلبر. *نیهیستی عصیانگر*. ترجمه علیرضا فرجی. تهران: معارف دینی، ۱۳۸۹.
- کمبر، ریچارد. *فلسفه کامو*. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
- کمپانی‌زارع، مهدی. *مرگ‌اندیشی: از گیل گمش تا کامو*. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۰.
- منتر، تادیوس. «معنای زندگی»، ترجمه زهرا رمضان‌لو، *کتاب ماه دین* ۴۵ (۱۳۹۰): ۱۶-۲۸.

۲۵۶ دین دنیای معاصر / سال ۱۱ / شماره ۱ / پیاپی ۲۰ / صص ۲۳۵-۲۵۶

نصیری، منصور و محدثه شریفیان. «معنای زندگی از دیدگاه آلبر کامو»، نقد و نظر ۱۸ (پاییز ۱۳۹۲): ۱۰۹-۱۳۵.

نیگل، تامس. «پوچی»، ترجمه حمید شهریاری، نقد و نظر ۸ (فروردین ۱۳۸۲): ۹۲-۱۰۷.
ولف، سوزان. «معنای زندگی»، ترجمه محمدعلی عبداللهی، نقد و نظر ۸ (فروردین ۱۳۸۲): ۲۷-۳۷.